



حمیدرضا خسروی، کارگردان در گفت‌وگو با «ایران» تبیین کرد

نسخه

شفا بخش تئاتر

برای اوتیست‌ها

عکس: نیلوفر نوری



گفت و گو

حامد قریب
گروه فرهنگی

اجرای نمایش‌نامه‌ای با محوریت یک نوجوان در طیف اوتیسم، آن هم در تهران، تصمیمی جسورانه به نظر می‌رسد. چه شد به سراغ اجرای نمایش «ماجرای عجیب سگی در شب» رفتید؟

سال‌ها پیش زمانی در همین زمینه خوانده بودم که برایم بسیار جالب بود. داستان درباره نابغی در ریاضیات بود که با اختلال اوتیسم زندگی می‌کرد و رفتارهایی با حساسیت‌های خاص داشت. از آن زمان، همواره در تنهایی با خود کلنجار می‌رفتم که درون یک کودک دارای اوتیسم چه می‌گذرد؟ چگونه اعداد را با چنین زیبایی در ذهنش مجسم می‌کند، آنها را کنار یکدیگر می‌چیند و جهان را از دریچه‌ای متفاوت می‌بیند. در نهایت تصمیم گرفتم این ریسک را بپذیرم و تلاش کنم دنیا را از زاویه دید او تجربه کنم.

چه ویژگی‌هایی در این متن بود که آن را برای اجراء فضای فرهنگی امروز ایران قابل ترجمه و بازآفرینی دیدید؟

مهم‌ترین ویژگی این متن، جنبه آگاه‌سازی آن برای جامعه است؛ تلاشی برای بازتاب واقعیت‌هایی که در قالب اختلال اوتیسم، همچون سونامی، ذهن و زندگی بسیاری را درگیر کرده است. نحوه مواجهه

نمایش «ماجرای عجیب سگی در شب» به زندگی و چالش‌های کودکان مبتلا به اوتیسم و تأثیر آن بر خانواده‌ها پرداخته و تلاش می‌کند آگاهی و همدلی جامعه را نسبت به این بخش از جامعه و موضوع حساس اوتیسم افزایش دهد. این نمایش هر شب ساعت ۱۹ در سالن ۲ عمارت هما روی صحنه می‌رود. به این بهانه با حمیدرضا خسروی که کارگردانی این اثر را برعهده داشته به گفت‌وگو پرداختیم. در این مصاحبه، کارگردان درباره روند و چالش‌های تولید این اثر صحبت کرده است.

جهانی با این اختلال، از جمله تلاش‌ها، چالش‌ها و پیشرفت‌ها، موضوعی است که فرهنگ ما نیز از آن بی‌تأثیر نمانده است. از همین رو تصمیم گرفتم با بهره‌گیری از عنصر همذات‌پنداری با شخصیت‌ها، این تجربه را برای مخاطب ملموس‌تر و قابل درک‌تر سازم تا ما از این طریق بتوانیم گامی در جهت نزدیک‌تر شدن به درک دنیای افراد دارای اوتیسم برداریم.

چالش‌های اصلی در مسیر آماده‌سازی این اجرا چه بود و چه چیزی بیش از همه ذهن شما را درگیر کرد؟

اجرای ما با چالش‌های متعددی همراه بود، اما شاید مهم‌ترین چالش اجرایی من، حضور مداوم و بدون وقفه به مدت یک ساعت روی صحنه بود، آن هم با ساختاری منظم و دقیق، به گونه‌ای که مانند یک ساعت، بی‌وقفه و هماهنگ کار کند. در چنین شرایطی، هیچ‌یک از عوامل اجرایی فرصت یا امکان اشتباه ندارند. هماهنگ‌سازی این بخش‌ها، انرژی و زمان بسیاری از من و گروه گرفت. کافی بود تنها یکی از اعضای تیم دچار مشکل شود تا کل اجرا دچار اختلال شود؛ چراکه همه اجزای نمایش به شدت به هم وابسته‌اند و کوچک‌ترین بی‌نظمی، مسیر را مختل می‌کند، این یکپارچگی و وابستگی شدید،

در این نمایش ما شاهد یک خانواده‌ایم پاشیده هستیم. یک فرزند دارای اوتیسم، مادری که مجبور به ترک خانه شده و پدری که رابطه چندان خوبی با پسر خود یعنی کریستوفر ندارد. با توجه به این موضوع خانواده‌هایی که این نمایش را دیدند چه واکنشی نسبت به آن داشتند؟

اتفاق جالبی که در میان خانواده‌های مخاطب رخ داد، شکل‌گیری همبستگی‌های بیشتر و حس «خانواده‌دوستی» بود؛ کوبی این احساس درون شخصیت‌های نمایش به مخاطبان نیز منتقل شده بود. اگرچه من شخصاً پرسش مستقیمی از خانواده‌ها در این زمینه نداشتم، اما این برداشت و دغدغه اصلی ما در تولید اثر بود که زندگی با کودک مبتلا به اوتیسم چقدر دشوار و پیچیده است. بنابراین نمایش تلاش کرد به جای قضاوت درباره

رسالت اصلی هنرمند نیز همین آگاهی‌بخشی است که می‌تواند به اشکال مختلف و متنوع اجرا شود.

شخصیت کریستوفر، با تمام پیچیدگی‌های ذهنی‌اش، مرکز نقل روایت است. شما این شخصیت را چگونه تفسیر و چطور آن را برای بازیگر قابل درک و اجرا کردید؟

هیچ‌یک از بازیگران تنها با خوانش متن به درک عمیقی از نقش نرسیدند؛ بلکه این مسیر، نیازمند تمرین‌های مستمر و تحقیق دقیق بود. از همان روز اول با موضوعی حساس و پیچیده روبه‌رو بودیم؛ اختلالی که نوع مواجهه با آن همچون حرکت بر لبه تیغ است؛ نه می‌توان در بیان آن افراط کرد و نه می‌توان از آن چشم پوشید. به همین دلیل، تلاش کردیم با دقت و وسواس به جزئیات بپردازیم، لایه‌های درونی شخصیت فرد مبتلا را کشف و با هر یک از بازیگران به صورت جداگانه تمرین کنیم تا به تدریج به درکی واقعی و قابل باور از شخصیت‌ها برسند. این فرآیند کوتاه‌مدت نبود و ماه‌ها زمان برد تا نقش‌ها در وجود بازیگران نهاده شده و جان بگیرند.

طراحی صحنه و استفاده از نور و صدا در نسخه اصلی نمایش نقش مهمی در روایت ذهن کریستوفر دارد. در اقتباس ایرانی، چطور به این جنبه‌ها پرداختید؟

در رمان، جهان درونی کریستوفر چندان مورد پرداخت قرار نگرفته است؛ بخشی که به واسطه محدودیت‌های تولید، بویژه از نظر بودجه و امکانات، امکان بازنمایی مستقیم آن در نمایش نیز فراهم نبود. از همین رو، از همان ابتدا به این فکر بودیم

فکری کنید چنین آثاری تا چه اندازه می‌توانند در آگاهی‌بخشی عمومی نسبت به تفاوت‌های عصبی مؤثر باشند؟

به طور بسیار قاطع می‌گویم که هیچ ابزار آگاهی‌سازی به اندازه تئاتر و نمایش تأثیرگذار نیست. در سراسر جهان، هر گاه بخواهیم مفهومی را به فردی آموزش دهیم، هر چه ارائه آن به شکل نمایشی، جذاب و ملموس‌تر باشد، یادگیری بهتر و عمیق‌تر صورت می‌گیرد

مسیر طولانی آن بینیدش. تحقیق درباره شخصیت، گاه شخصی و اغلب درونی است، اما هدایت آن براساس آنچه در ذهن من شکل گرفته بود، انجام شد. این فرآیند، علی‌رغم پیچیدگی‌هایش، تجربه‌ای شیرین و پربار، هم در عرصه کارگردانی و هم درحوزه بازیگری بود؛ چراکه زیستن در قالب یک شخصیت متفاوت، خود نوعی تجربه ارزشمند و منحصربه‌فرد به شمار می‌آید.

در حین اجرا، بازیگر به خوبی توانسته بود کلیشه‌های رفتاری (که از اصلی‌ترین شاخصه‌های فرد دارای اوتیسم است) و اضطراب درونی‌اش را نشان بدهد اما در کنار آن رفتارهایی داشت که خارج از رفتارهای یک فرد دارای اوتیسم بود، مانند لکنت زبانی. روند تمرین و درک کاراکترها چقدر برپایه پژوهش‌های روان‌شناختی یا مشورت با متخصصان بنا شده است؟

ما به صورت مفصل و دقیق درباره جزئیات این اختلال تحقیق کردیم. هر یک از شخصیت‌ها، رنگ مخصوص به خود را یافتند و هر رنگ، بازتابی از یک حس درونی بود که بازیگر تلاش کرد آن را پرورش داده و به شخصیت نمایشی نزدیک کند. در فرآیند اجرا، عنصر تکرار به‌عنوان بخشی از «لکنت کلامی» نمود یافت؛ گاهی در فرم، گاهی در زبان و گفتار که به شکلی هدفمند کلیشه‌های رفتاری و زبانی مرتبط با اختلال را بازتاب می‌داد. یکی از مهم‌ترین نکات در روند تمرین‌های نمایش «ماجرای عجیب سگی در شب»، تحمل و پایداری بازیگران بود. هر چقدر تمرین‌ها دشوارتر و پیچیده‌تر می‌شد، تلاش و انگیزه اعضای

کردم. خوشبختانه از سوی کلینیک‌ها حمایت خوبی دریافت شد، اما متأسفانه انجمن‌ها همراهی لازم را نداشتند. ترجیح می‌دهم در مورد انجمن‌ها بیشتر صحبت نکنم. ما بر پایه تلاش‌های خودمان پیش رفتیم و هدف اصلی‌مان نیز آگاه‌سازی بود؛ اینکه خانواده‌ها با دیدن این اثر، بیشتر احساس درک و همراهی کنند. با این حال، سیاست‌ها و رویکردهای هر مجموعه به خود آنها بستگی دارد و ما این واقعیت را پذیرفته‌ایم.

چه برنامه‌ای برای آینده این اثر در نظر دارید و آیا به اجرا در شهرستان‌ها، تولید نسخه ضبط شده یا حتی اجراهای بین‌المللی فکر کرده‌اید؟

پاسخ همه سؤال‌ها مثبت است؛ اما به عنوان یک گروه جوان، نباید بیش از حد بزرگ بیندیشیم تا از انجام کار باز مانعیم. اجرای موفق در شهرستان‌ها و فراتر از آن، صرفاً وابسته به اجرای قوی، منسجم و حرفه‌ای در تهران است. رضایت و استقبال مخاطبان در تهران اولویت اصلی این پروژه است و ما معتقدیم موفقیت در این بخش، راه را برای اجرا در سایر مناطق بازخواهد کرد. تا کنون نیز چند پیشنهاد اجرا در شهرستان‌ها داشته‌ایم، اما به دلیل اولویت‌بندی و تمرکز بر کیفیت کار، آنها را به تعویق انداختیم تا در زمان مناسب، بتوانیم با آمادگی کامل و به بهترین شکل این اقدامات را انجام دهیم.

تجربه شخصی شما از کار با متنی که چنین لایه‌ای انسانی و روان‌شناختی دقیقی دارد، چه تأثیری بر نگاهتان گذاشت؟



شاید این سخت‌ترین سؤال این بخش باشد، اما مهم‌ترین نکته در انجام این کار، آشنایی با بازیگرانی بود که آستانه تحمل بسیار بالا و تعهدی عمیق نسبت به کار داشتند؛ خوشحالم که در کنار چنین افرادی قرار گرفتم. این چنین افراد را ارزشمندترین و آموزنده‌ترین تجربیات زندگی حرفه‌ای من بوده و هست.

پیش از آغاز تمرین‌ها، شاید نگاه من به دنیا متفاوت بود، اما این یک سال تمرین، همراه با اتفاقات و تجربیات متنوع، صبر و آرامشی به من بخشید که پیش‌تر نداشت. در رابطه با چند لایه بودن متن، چالش بزرگ ما تحلیل‌های مکرر گروهی، گفت‌وگوهای عمیق، زمین خوردن‌ها و دوباره بلند شدن‌ها بود. این پروژه به من یک گروه جوان، مستعد و پرتلاش معرفی کرد که از همه اعضای پشت صحنه و بازیگران، صمیمانه سپاسگزارم.

در اجرای این نمایش، آیا تعامل و ارتباطی با نهادها یا انجمن‌های فعال در حوزه اوتیسم برقرار شد؟ چه بازخوردهایی از آنها دریافت کردید؟ این اثر تا چه اندازه مورد حمایت ارگان‌های رسمی یا غیررسمی قرار گرفت؟ آیا نهاد خاصی از اجرای آن پشتیبانی کرد؟

شخصاً برای جلب حمایت، به انجمن‌ها و کلینیک‌ها مراجعه

که چگونه می‌توان این خلأ را از طریق ابزارهای غیرمستقیم و خلاقانه پرکنیم. این دغدغه پیش از آغاز تمرینات شکل گرفت و من را به این پرسش رساند که نگاه کریستوفر به جامعه بیرون چگونه است و چطور می‌توان آن را برای تماشاگر ملموس کرد.

در رمان، تمام شخصیت‌ها واقع‌گرا و در چهارچوب رئالیسم شکل گرفته‌اند؛ اما در نمایش ما، نگاه متفاوتی انتخاب شد: تنها کریستوفر به عنوان یک شخصیت «عادی» و با ویژگی‌های آشنا برای مخاطب ترسیم می‌شود، درحالی که جهان اطراف او کاملاً تحت تأثیر ذهنیت و درک اوست. به این ترتیب، بیرونی بازتابی از دنیای درونی اوست، نه بالعکس. این تصمیم کارگردانی، به ما امکان داد تا بدون نیاز به بازسازی پرهزینه، افکت‌ها یا فضاهای پیچیده، تجربه ذهنی کریستوفر را با ابزارهایی چون نور، صدا، حرکت و ریتم به صحنه بیاوریم و فضای متفاوتی خلق کنیم که مخاطب را به درک عمیق‌تری از جهان این شخصیت نزدیک می‌کند.

برای ایفای نقش کریستوفر به دنبال چه ویژگی‌هایی در بازیگر بودید و بازیگر این نقش چگونه به درک درستی از شخصیت رسید؟

مهم‌ترین ویژگی‌ای که در یک بازیگر برای ایفای نقش‌های دشوار جست‌وجوی کنم، تلاش و پشتکار فراتر از حد معمول است. بازیگر باید از اهمیت نقش خود آگاه باشد؛ زیرا در حقیقت، تمامی عوامل نمایش رאי دیده شدن او تلاش می‌کنند. فکر می‌کنم پیش از هر چیز، بازیگر باید قدر جایگاه خود را بداند و سپس به تمرین و

